

بابر نامہ موسوم بہ نورک بیری  
وقوعات بابر نے

در وقایع حالات و واردات حوال ظہیر محمد بابر پاشاہ

کہ آمد و طلوع گوگب سلطنت متاخر عمر و بروز حالات

اتفاقیہ خود را بدون کسر نقصان بہ ترکی بخط ششہ

وزمان سلطنت اکبر پادشاہ خان خانان بیرام خان

خالیا عن التجویف و التغیر از زبان کی فارسی ترجمہ نموده

و بہ تجارب الملوک موسوم و مشہور کلام الملوک ملوک

الکلام است و اسلذا ذبکلمات منعیہ و جمیع اوقاف ممدوح

است لہذا بابر اقلان حیات کے ہر ملک الکتابت بنور طبع و راورد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قل اللهم مالك الملك تولى الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وترفع من تشاء وتنزل من تشاء بيدك الخيراتك  
على كل شتى قدر وورد ونامحی ودر ختم الانبیا محمد مصطفی علی الله علیه وعلی الذوات و توحید و سلام بر اعیان اعیان اعیان اعیان  
و الزور رضی الله تعالی عنهم الیوم المشرق ما بین فرماید ظہیر الدین محمد بابرین میرزا عمر شیش تور می نژاد که چند سطرے  
از حالات و واقعات زمان خویش را بطریق اختصار نوشته برای اولاد و اخاد خود و یار کار میکند از وکتابہ رمضان  
سنہ شمسدر نو دونه در ولایت فرغانہ سن و وازدہ سالکی باوشاہ شدم و ولایت فرغانہ از اقلیتہ تخم است و در کتابہ  
معمورہ عالم واقع شدہ شرقی اوکاشغور غربی او سمرقند و جنوبی او کوبستان سرحد بدخشان و در شمالی او اگر طیش زمین  
شهر با بوشہ المالیغ و الما تو با یکی در کتب تاریخ با طراز شہور است اما از جهت عبور از آبک درین تاریخ ویران  
شدہ و اصلاً معمورہ نماندہ و این فرغانہ مختصر ولایت است اما میوه و غلا او فراوان است در اطراف او کوبستان و فیما  
وغربی او سمرقند و چند باشد کوه میست و بغیر این جانب از طرف دیگر باقی پیکانہ نمی تواند در آمد و دریا کی سیون کہ  
به آب خنجر شهرت یافته از طرف بین الشرق و الشمال آمدہ از میان ولایت شدہ بطرف غرب می رود و در جانب  
شمال خنجر و جنوب قناکت کہ حالا بشاہ خنجر مشہور است گذشتہ و از آنجا بطرف شمال میل کردہ بجانب کستان میرزا  
و بیج دریا می دیگر ہمراہ شدہ از ترکستان حلی پائین تر تمام دریا در ترکستان منجذب میشود و غایب میگردد و درین  
ولایت هفت قصبہ واقع است پنج بجانب جنوب دریا و در طرف شمال از قصبات جانب جنوب یکی اندجان  
کہ در وسط ولایت واقع شدہ پای تحت ولایت فرغانہ است غلامیوہ اشس و افزه فراوان است و بخور و خور  
پوزہ او خوب میشود و در ایام خروزہ فروختن رسم انجان نیست از نامشپاتی اندجان بہتر نشپاتی نمی باشد

BABUR SHAH



MINISTRY OF TOURISM AND CULTURE

# اعلان

الاهوت والمطلعين على هذا الاعلان بانهم يريدون  
من جميع اجناس انتبها لعربيته على اختلاف مبادئها ومعانيها فهو كتب  
مدرسية وعلمية ومنها كتب تاريخية ودووين شعرية وكتب مختلفة  
الانواع فارسية وغير ذلك من مطبوعات مصر وسيروت واسلام بول واليران  
وهند وستان في اللغات العربية والفارسية وغيرها فمن اراد شراء شئ من  
اهل الكتب فليشرف مكاننا بهيئتي في امره واني مكره ان كان من من لا  
يكنه الوصول بنفسه في كتاب يشرفنا ومن اراد الاطلاع على ما عندنا من  
الكتب مفضلا فليصحب فهرستنا المسماة بالروضه البهية في سماء الكتب  
والخسوة الميرزا محمد ملك الكتاب الشيرازي

MIRZA MOHAMED SHIRAZI  
ملك الكتاب  
BOMBAY



در ماورالنهر غیر سمرقند و کیش هیچ قلعه کلانی قلعه اند جان نیست سه دروازه دارد و در یک طرف جنوب شهر واقع شده  
 نه جوی آب در قلعه درمی آید و این عجیب است که همه از یک جانمی برآیند گرواگر قلعه کناره بسنگ بست  
 خندق سنگ ریزه را در شاها همراه کلانی واقع شده و اطراف قلعه تمام محلات است و در میان محله و قلعه کهن  
 امپراه کناره خندق فاصله است جانور شکاری بسیار پیدا میشود قرخادل و بسیار فریه میشود چنانچه نقل کردند که با سنگ  
 در خادل چهار کس میرشدند و تمام توانستند که مردم ولایت همه ترکند و در میان شهر و بازاری کسی ترکی نداند  
 باشد و زبان مردم این ولایت بزبان قلم موافق است چه مصنفات میرعلیشیر نومی با وجود آنکه در بهری نشو و نما یافته باین  
 است و در میان مردم او حسن خیلی یافت میشود و خواجه یوسف که بمو سبقتی دانی مشهور است اندجانی بوده و هوای او خالی  
 از عفونتی نیست چنانچه آشوب چشم و مردم آن بسیار می شود و اطباء آنرا قرب میگویند و بگراوش است بلین شرق مایل  
 اندجان بجانب شرق مایل تر و از اندجان چهار نواج راهست هوایش خوب است آب روان بسیار دارد و بهار  
 او بسیار خوب میشود و در فضیلت او ش احادیث دارد است طرف مابین شرق و جنوب قلعه کو بافتاده در نهایت  
 موزونی موسوم به طراکوه سلطان محمود خان حجره انداخته و ازین حجره پایان تر درین کاه این کوه در تاریخ نهصد و دو  
 یک حجره ایوان دار ساختم اگر چه آن حجره اول ازین مرفع تراست اما این حجره بسیار تیره واقع شده تمام شهر و محلات زیر  
 پامی نماید و رود اندجان از درون محلات او ش گذشته به اندجان میرود و هر جانب این رود باغات افتاده و تمام  
 باغات مشرف برین رودخانه و بنفشه او بسیار میشود و آب پامی روان دارد و در بهار اولاله و گل بسیار و میشود و در آن  
 همین کوه در میان باغ و شهر یک مسجدی افتاده و مسجدی جز آن نام دارد طرف کوه یک شایجوی کلانی میریزد و نشیب تر  
 از صحن بیرونی همین مسجد سه بر که زار میدان در نهایت صفا واقع شده هر مسافر و رگدزی که می آید اینجا استراحت میکند  
 یک ظرافت مردم او باشد اینست که هر کس درین میدان خواب کرد ازین سجوی آب میگذراند در آن زمان  
 عمر شیخ میرزا اسیرج و سفید موج دار سنگی از زمین کوه پیدا شد دسته کار و توکنند و بعضی چیزها مانند این می سازند جنسی  
 سنگ خوب است در ولایت فرغانه در صفا و هوا مثل او ش قصبه دیگر نیست یکی دیگر مرغیابان است در غربی اندجلن  
 واقع شده و از اندجان هفت فرسنگ راهست قصبه خومیت انار و خواباتی بسیار خوب می شود یک صحنس انار میشود  
 موسوم بدانند کلان با وجود شیرینی از می خوش هم چاشنی دارد بر انار سمنان ترجیح میتوان کرد و یک صحنس دیگر زرد میشود و دانه  
 او را بر آورده بجای مغز بادام انداخته خشک می سازند موسوم بسجانی بسیار نندید است جانور و شکار خوب است بهر که  
 زراق نزدیک یافت میشود مردم او همه تاجیک اندشت زن و پسر و شور مردم اند و جنگرگی در ماورالنهر بسیار شایع است  
 بر قلعه بخارا جنگرهای نامی اکثر مرغیابان میباشد صاحب هدایه از موضع رشدان که از مضافات مرغیابان است  
 دیگر اسفزه است کوه پایه واقع شده آبهای روان باغچه صفا دارد از مرغیابان طرف پائین غرب و جنوب است  
 آن نه و سنگ است سرد ختی او بسیار می شود و در باغهای او اکثر درخت بادام است مردم او تمام  
 یک اند بجانب جنوب در یک فرسخ شرقی اسفزه در میان پشته های یک پارچه سنگ افتاده سنگ نیکویند

طول آنجا داده گز باشد و بلندی او بعضی جا برابر قد آدم و بعضی جا پست بگر آدم میرسد مثل آئینه هم چیز درون  
 ولایت اسفره چهار بوک کوه پایه است یکی اسفره یکی دارخ یکی سوخ یکی بهشیار و در محلی که محمد شیبانی خان سا  
 محمود خان و آنچه خان را شکست داده تا شکند و شاه خیره را گرفته بود در همین کوه پایه سوخ و بهشیار تا یک  
 تنقیض اوقات گذرانید و غزیت کابل کرد و یکی دیگر خجند است غزنی اندجان پست و پنج فرسنگ ر  
 از شهرهای قدیم است پنج مصلحت و خواجه کمال از خجند بوده اند میوه اش بسیار خوب میشود و انارش خوبی  
 است چنانچه سیب سرفند و انار خجند میگویند اما درین تاریخ انار مرغیابان بسیار بهتر است قلعه اش در جای بلند  
 شده دریای سیحون از جانب شمال میرزد و دریا از قلعه تیرانداز بوده باشد بطرف شمال قلعه و دریا یک کوهی است  
 موسوم به بیونل که کان فیروزه بعضی کانهای دیگر درین کوه یافت میشود درین کوه ما ۱۲۰ است شکارگاه

آهومی سفید و بزکوهی و کوزن و مرغ دشتی و خرگوش بسیار یافت میشود و هوایش بسیار  
 میشود تا آنکه اینچنین روایت کردند که گنجشک را هم آشوب چشم شده بوده میگویند که تعفن هوایش بجهت کوه شمال را  
 از توابع او کند باد است اگر چه قصبه کلان نیست اما خوب قصبه است بجهت خوبی باد ام او بر این اسم موسوم  
 بهر موز و هندستان از اینجا باد ام میرود و از خجند پنج فرسنگ بطرف شرق واقع شده در میان خجند و  
 باد ام یکدستی افتاده موسوم به باد رویش همیشه بادی و زو مرغیابان شرق رویه است از اینجا باد بجهت

غزنی اوست و این از این بادی آید و تند باد دارد میگویند که در رویش چندی درین  
 نایافته و باد رویش و باد رویش گفته تمامی هلاک شده اند از آن وقت این بادیه را  
 شمال دریا سیحون یکی خشکی است که در کتب اشکیکت مینویسند چنانچه اثرالدین  
 در ولایت فرغانه بعد از اندجان ازین کلان تر قصبه نیست از اندجان بجانب غز

این را پای تحت ساخته بود دریای سیحون از پای قلعه او میرزد و قلعه او بر  
 عمیق افتاد و هیچ نمیرد که این را پای تحت ساخت یکد و مرتبه از زمین باز جریا انداز  
 او از قلعه و در یک میل شرقی افتاده مثل ده کجا و درختان کجا غالباً بجهت خشکی گفته اند و  
 خرپوزه میشود میرتوری میگویند این چنین خرپوزه معلوم نیست که در عالم میشود و  
 که سرفند گفته شده بود از خشکی و بخار خرپوزه آمده در یک مجلس برانیدم

جانورش بسیار خوب است از دریای او بطرف خشکی دشت است آهومی سفید بسیار خوب  
 او جکل است بو فور برل و مرغ دشتی و خرگوش بسیار یافت میشود و یکی دیگر کاشانست بجای بیوا  
 شمال خشکی افتاده قصبه خور دیست چنانچه اب اندجان از او ش می آید آب احسی از کاشان می آید پیش  
 جائی است و بصفا با چه بادار و ولی بجهت واقع شدن با پنجا با صفای او تمام در کنار سامی او روپوشها  
 گفته اند در صفا و هوادریان مردم او ش و کاشان تعصب است و در کوهستان کرد و فرغانه

خوب است و چوب تابو نوردین کوهستان میشود و دیگر در بیخ جانمی شود و تابو نوبیک چوبی است پوش  
سرخ عصا دو ستیچی و قفص جانوران از وی سازند و تراش کرده تیر کوه می سازند خیلی خوب چوبی است  
ببرک بجای و در دست می برند و در بعضی کتب نوشته اند که روح الضم درین کوهستان می باشد ولی درین  
دست هیچ ششیده نشد یک گیاه ششیده شکر در کوهستان تپنی کینت می شود آن مردم اتق اولی بگویند بجای  
مهر گیاه غالباً بهمان مهر گیاه است که آن مردم باین نام میگویند و درین کوهستان کان فیروزه و کان آهن است  
و حاصل ولایت فرغانه اگر عدل بگردد سه چهار هزار کس میتوان نگاه داشت چون عمر شیخ مرزا بلند همت و صاحب  
داعیه کلان بادشاهی بود و همیشه و غنچه ملک گیری داشت و چند نوبت بر سر قندش کشتید بعضی محل شکست نیت  
و بعضی بوقریه سواد بر کشت و چند نوبت خمر جو دیونس خان را که نسل سپردوم خنکری خان جقمای خان است و در نوبت  
اندجان بجانب شتر و بلوچ محل در آن وقت خان او بود که پدر کلان مادری من میشود استعدا نموده آورد و در هر مرتبه  
آوردن ولایت پدید آمد چون موافق مدعای عمر شیخ مرزانی شد گاهی بجهت مخالفت اوس مغول رو لایت  
استادن توانست باز بمغولستان می آمد و در آوردن نوبت آخر که در آن فرصت ولایت تاشکند در تصرف عمر شیخ میرزا  
بود که در کتاب اشعارش مینویسد بعضی چای مینویسد که کان چای عبارت از است بخان داد از بهمان وقت  
پای کای تا این نوبت ولایت تاشکند و شاه هر خیزه در تصرف خانان جقمای بود و در آن وقت اوس مغول به پسر  
ماغات مشرف ترین رودخانه و محمود خان متعلق بود برادر کلان عمر شیخ میرزا و شاه سمرقند سلطان میرزا و خان اوس مغول سلطان محمود خان  
همین کوه در میان باغ و شهر یک تهر بود به یکدیگر اتفاق کرده سلطان میرزا و سلطان محمود خان با هم حرف و حکایت کرده در تاریخ مذکور  
از سخن بیرونی همین مسجد سه بر کند میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان بر عمر شیخ میرزا لشکر کشیدن این شاه و افغان غریبی دست دادند که شده بود  
یک طرفت مردم او باش این سو اقصیه است و عمارت هادر کنار جبه بود و در همین تاریخ روز شنبه چهارم رمضان عمر شیخ میرزا  
عمر شیخ میرزا سرخ و سفید موج دار پریشنا فر شد سی و نه ساله بود و ولادت و منبش در سمرقند و تاریخ هشتصد  
سنگ خوب است در ولایت فرغانه ابو سعید میرزا بود از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا خور و تهر بود سلطان  
واقع شده و از اندجان مفتیان محمد میرزا و سلطان محمد از میران شاه و میرزا میران شاه پسر سوم تیمور بیک بود از عمر شیخ میرزا او  
موسوم بدانه کلان با وجود شیرواز شاهرخ میرزا کلان تر سلطان ابو سعید میرزا اول کابل را امیرزا عمر شیخ داده بابا  
آورا بر آورده بجای مغز بادام اناخته است داده بود و از جهت طوی سنت کردن میرزایان از دره که کردانده بسر  
راق نزدیک یافت و طوی به ان مناسبت که تیمور بیک بفرشیخ میرزا کلان ولایت فرغانه را داده بوده است ولایت  
اندجان را داده تیمور تاشکند بیک انگه سخته فرستاد شکل و شمایل او پست قد سرخ روی کردیش  
قوسه سیکل مرد تپلی بود جامه را بسیار تنگ پوشیده چنانچه در بستن بند شکم خود را بدون کشیده  
می بست و بعد از بستن خود را دامی گذاشت بسیار بود که بند باکنده می شد و خوردن و پوشیدن  
بی تکلف بود و ستاره او ستاره جعی لبست در آن زمان دستارها تمام چهار پنج بوچی چین بسته



علاقه میکند داشت. رگرمی با در غیر دیوان اکثر طاقی منولی می پوشید اخلاق و اطوارش حتی ندره سب پاکیزه اعتقاد مردوبی  
 بود پنج وقت نماز ترک نیک و قضای عمر خود را به تمام کرده بود اکثر طلا و ت میگرد حضرت خواجه عبد الله احرار را دست  
 بصحت ایشان بسیار شرف شد بود و حضرت خواجه هم فرزند گرفته بودند سواد روانی داشت نخستین کتاب  
 مشومی و تاریخ با خوانده بود اکثر شاهنامه می خواند اگر چه طبع منطقی داشت اما بشعر پردانیس کرد و عدالتش درین  
 مرتبه بود که در آمدن کاروان خطا و طرف کوهستان شرقی اندجان اینچنان برنی بارید که کاروان را هلاک کرد چنانچه  
 غیر دو کس کسی خلاص نشد بعد ازین خبر یافتن محصلان تعیین نمود جمیع اموال و جهات بکار و انیان را جمع  
 نمود هر چند وارث حاضر نبود با وجود احتیاج ضبط آن اموال نموده نیکو نگاه داشتند بعد از یک سال و دو سال  
 از خراسان و سمرقند و رته آنها را طلبیده سالم و بی نقصان بایشان سپرد و سخاوتش بسیار بود و خلقش با هم  
 مثل سخاوتش بود و خوش خلق و حراف و فصیح و شیرین زبان و شجاع و مردانه کسی بود و مرتبه خودش  
 از همه جوانان بر آمده هم شیر ساندیک مرتبه در دروازه اخشی و یک مرتبه در دروازه شاهر چند تیر امیانه انداخت  
 و ضرب مشت مضبوطی داشت چنانچه مشت او رسید و ناقاده هرگز نبوده است و از جهت دغدغه ملک  
 گیری بسیار شستی با جنگ و دوستی با بد شمنی مبدل می شد در او ایل شراب بسیار می خورد و آخرت  
 در هفتگی که تیر یا دو مرتبه صحبت می شد خوش صحبت کسی بود تقریبات ابیات خودی خواند و در آخر همچون بسیار  
 اختیار میکرد و در همچون کری کله شک میشد تیرم شعار بود و غسل و دروغ بسیار داشت و همیشه زهی باخت و گاهی  
 قار هم می کرد و مصاف و جنگهایش سه مرتبه جنگ کرد اول بی یونس خان در طرف شمال اندجان بر کنار دریای  
 سیحون در جایی که بنام یعنی بز کوهی بسته سکر موسوم است مغلوب شده بدست اقلاده و این موضع باین اسم  
 ازین جهت موسوم شد که این دریا چون از دامن کوه میگذرد تنگی عرض او پر تیر شده است که این چنین روایت کردند  
 که یک وقتی تنگی از این کنار بان کنار بسته بوده درین دقعیه یونس خان تنگی کرده بولایت خودش رخصت داد و  
 چون درینجا جنگ شده جنگ تکه سکر درین ولایت تاسیج شد دیگری در ترکستان در کنار دریای ارس  
 او زبانی که نواحی سمرقند را تاخته می رفتند در دریای ارس را گذاشته خوب زیر کرده مال و شتری که می بردند بجا جان  
 آنها باز گردانیده داده ایچ طع نکر و دیگری بسططان احمد میرزا در میان شاهر خیمه و او را تیبیه در خواص نام  
 موضع جنگ کرده شکست خورده اما پدرش ولایت فرغانه را داده بود چند گاه تا شکند و سیرام که برادر کلانش سلطان احمد  
 میرزا داده بود در تصرف میرزا بود شاهر خیمه را بفریب گرفته چند گاه متصرف بود در او آخر تا شکند و شاهر خیمه از دست  
 بر آمده بود و تیبیه که اصل نام او سرو سنده است و استروس هم میگویند را بعضی داخل فرغانه نمیکند سلطان  
 احمد میرزا که بتاشکند بر سر عنوان فته در کنار دریای جرجیق جنگ کرده شکست خورده او را تیبیه حافظ بیگ دوله ای  
 بود میرزا داد ازان وقت سرو سنده در تصرف عمر شیخ میرزا بود اولادش سه پسر و پنج دختر بود و کلانترین پسرانش  
 من ظهیر الدین با پر بودم مادر قتل نگار خانم پسر دیگر جهانگیر میرزا بود از سن دو سال خورد و تیرش از امر او



تومان قوم مغول بود فاطمه سلطان نام پسر دیگر ناصر میرزا بود مادرش از اندجان بود غنچه چی امیه نام  
از من چهار سال خورد تر بود و از همه دختران کلانتر خانه آده بیگم همیشه زائیده من بود از پنج آل کلان بود  
در گزشتن نوبت دوم سمرقند با وجود آنکه بر سر مل شکست شده بود آمده پنج ماه قلعہ داری کردم از بادشاه  
و از امرای اطراف و جوانب هیچ نوع مدد و معاونت نشد بایوس شده انداخت بر آمدم در آن قزاق خانزاده بیگم  
بمحمد شیانی خان افتاد یک پسر از او شد فرم شاه نام مقبول خوردی بود ولایت بلخ را با و داده بود بعد از  
مردن پدرش بعد از دو سال بر حمت حق رسید در وقت زیر کردن شاه اسمعیل صفوی او تک را آورد مرد  
خانزاد بیگم بود از جهت من شاه اسمعیل بیگم را خوب دیده و سلوک پسندیده که ولایت و آبرو نزد من فرستاد  
الحق شاه اسمعیل بسیار جوانمرد بود و بیگم در قندز آمده بمن همراه شد و امتداد مفارقت بده سال رسیده بود  
و محمدی کوکل تاش دوید و آمد بیگم و نزد بیگان ایشان شناختند با وجود آنکه گفتم هم بعد از آن شناختند دختر  
دیگر هم بر بان بانو بیگم خواهر زائیده ناصر میرزا بود از من هشت سال خورد تر بود دختر دیگر یادگار سلطان نام غنچه چی بود  
دیگر دختر یادگار سلطان بیگم بود و پیش آقا سلطان بیگم که قرار کرد بیگم بیگم بود این هر دو بعد از فوت میرزا شده  
بودند یادگار سلطان بیگم را مادر کلان من این دولت بیگم نگاه داشته بود در وقتیکه که شیانی خان اختی داند جان  
گرفت بود یادگار سلطان بیگم بدست پسر حمزه خان عبداللطیف سلطان نام افتاده بود در ولایت جیلان زمانی  
که حمزه سلطان و سلطان نامی که همراه او بودند زیر کرده حصار را گرفتند یادگار سلطان بیگم آمده بمن همراه شدند در همان قریب نجیب  
سلطان بیگم بجائی نیک سلطان افتاده بود یک دو پسر از او شد نماز دین ایام خبر رسید که بدعوت حق رفته است

خواتین و سراری

اول قلیق نکار خانم بود دختر دوم یونس خان بوخواهر کلان سلطان محمود خان و خان احمد خان یونس خان که  
نسل چغتایی خان است که پسر دوم چنگیز خان بود بر این طور یونس خان ابن دیس خان ابن شیر علی اعلان ابن  
محمد خان ابن خضر خواجہ خوان ابن توغلوغ نوق تیمور خان ابن آیس یوغان خان ابن دو خان ابن آلمسون توابع ابن -  
سوا توکان ابن چغتایی خان ابن چنگیز خان چون اینقدر تقریب شد از احوال خانان هم اندکی بطریق اجمال ذکر کرده  
شود بدون جان و ایس، بوغاخان پسران و بس خان بودند مادر یونس خان ترکستانی بوده و با پسر سه شیخ  
نورالدین بیگ که از امرای قزاق و از رعایت کرده های تیموریگ بوده در واقع و یس خان الوس مغل دو فرقی  
شده بعضی لطف یونس خان و اکثر بجانب ایس یوغان خان پیشتر ازین خواهر کلان یونس خان را  
ابنیک میرزا بعد العزیز میرزا را گرفتند بود بان مناسب که از ابرزن که از امرای تومان نارین بود و میرک  
ترکمان که از امرای تومان حراس بود خان را بسبب چهار خانه وارا یوس مغول پیش ابنیک میرزا آوردند که کمک گرفتند  
باز اولوس مغل را بتصرف در آوردند میرزا امواتی نکر و بعضی را تنها ساختند در ولایت پریشان کرد

و ویرانی ایرانش در اوس مغول تاریخ شد و خان را از طرف عراق فرستادند و خان از یکسال پیش  
 در تبریز بود در آن محل پادشاه جهان شاکر اوقویوق بوده از آنجا بشیر آمده در شیراز سپردم میرزا شامخ  
 ابراهیم سلطان میرزا بود بعد از پنج شش ماه ابراهیم سلطان میرزا فوت شد پس عبد الله میرزا  
 بجای او نشست خان نوکر عبد الله میرزا بود ملازمت میکرد و هفتده هجده سال خان در شیراز و آن  
 ولایت با بود در زمانی که میان سلطان ابغیک میرزا و فرزندان او غوغا بود الس بوغا خان فرصت یافته ولایت  
 فرزانه آتا کند با دام تاخته اند جان را گرفته مردم او را تمام اسیر کردند سلطان ابوسعید میرزا وقتیکه تحت را  
 متصرف شد لشکر کشیده از باکی اطرف در اسپره در مغولستان الس بوغا خان را خوب زیر کرد و از جهت  
 دفع قنده او سلطان ابوسعید میرزا یوسف خان باین مناسبت که عبد العزیز میرزا خواهر کلان او را گرفته بود از عراق  
 و خراسان طلبیده طوبیبا کرده و دوستان هم شده در میان او و سلطان بوغا خان ساختن بنا شده آن وقت  
 امرای طومان ساغجی بنام از الس بوغا خان رنجیده بنوستان آمده بود یونس خان در میان اینها آمده در این  
 زمان کلان ترین امرای ساغجی حاجی میک بود و ایس دولت بکیم دختر او را گرفت بطریق طور مغول خان  
 ایس دولت بکیم را بالایی نند سفیدی نشاند و خان برداشتند و خان را ازین ایس دولت بکیم دختر شده  
 کلان مهر کار خانم بود که سلطان ابوسعید میرزا به پسر کلان خود سلطان احمد میرزا گرفت و از میرزا پنج پسری  
 و دختر می نشد بعد از آن در فرات شیبانی خان افتاده در وقت آمدن من در کابل بهر ای شاه بگم بخراسان  
 آمده از خراسان بکابل آمدند در زمان قتل کردن شیبانی خان ناصر میرزا را در قندهار من غیبت لعان کردم  
 خان میرزا و شاه بکیم و مهر کار خانم بدخشان رفتند در وقتی که مبارک شاه خان میرزا را بقاعه ظم طلبیده بود و در راه  
 بجیقو با سلطان بابکر کاشغری دوچار شد و شاه بکیم و مهر کار خانم و اهل خیال همه مردم به سیری افتادند و در این  
 آن ظالم بد کردار و دینای فانی کردند دختر دویم والده من قتل نگار خانم در اکثر وقتها و فرات همراه با بودند بعد از  
 گرفتن کابل پنج شش ماه در تاریخ نهصد و یازده بر حمت حق پیوستند دختر دوم خوب نگار خانم بود که بجهت حسین کورگان  
 و غلات داده بودند یک دختر و یک پسر از او شده بود دختر را عبید خان گرفته بود در وقتی که من سمرقند و بخارا را گرفتم  
 بر ایند و تورنت و مانده بود و چون غم او سید محمد میرزا بطریق ایلی کری از جانب سلطان سعید خان در سمرقند  
 پیش من آمده بود و با او همراه شده رفت و سلطان سعید خان پسر سعید میرزا بود بعد از کشته شدن پدر او بدست  
 او زبک بلازمت من آمده بود و سه چهار سال بود بعد از آن اجازت طلبیده پیش خان یگاشغر رفت فردا با کرد  
 با صل خود همیشه زرسافی و نقشه و وار زنده درین ایام میکوشند که تاغب شده طریق خوبی پیدا کرده  
 خط و تصویر و تیر و پیکان و زنگیر می سازد و بر چیز دستش چسبان است طبع نظم هم دارد و عرض داشت او بمن آمده بود و  
 نشایش هم بدینیت و یک زن دیگر شاه بکیم بود اگر چه دیگر زنان هم داشت اما در فرزندان همین بود شاه بکیم  
 دختر شاه بدخشان شاه سلطان محمد بود شاهان بدخشان بن خود را به اسکندریه بیاورند و میرزا ساند

میگویند یک دختر یک پسر که خواهر کلان شاه بکیم پسر سلطان ابوسعید میرزا گرفته بود و ابابکر میرزا از او شده  
 بود بخان این شاه بکیم و پسر و یک دختر شده بود ازین سه کلان تر و از ان سه دختر که مذکور شد خورد و سلطه محمود خان  
 بود که در سمرقند و آن نواحی بعضی جانی بیک خان میگویند و از سلطان محمود خان خورد و از سلطان احمد خان که پسر ابوبکر خان  
 شهر راست و وجهه شمشیر ابوبکر میگویند که بزبان قلماق و مغول کشیده در الاهی میگویند و چون قلماق را چند دفعه بر کرده  
 بسیار ایشان را گفته بود و در الاهی میگویند و گفته گفته بجهت کثرت استعمال ابوبکر شده است و ذکر خانان بتقریب  
 خواهد آمد و قالیج و حالات ایشان آنجا مذکور خواهد شد و از دیگران خورد و از دختر سلطان کلان نکار خانم بود که سلطان  
 محمود میرزا برادرده بود یعنی فرستاده بودند و از میرزا بیک پسر شده که در وین نام ذکر نمود درین تاریخ خواهد آمد و بعد از مردن  
 سلطان محمود میرزا پسر خود را گرفت و بچکس اختر نکرده تا شگند میشد برادران خود رفته بود بعد از چند سال که ابوبکر  
 سلطان که از سلطانان قزاق نسل خوجی خان پسر کلان چنگر خان بود دادند و در وقتی که شیبانی خان خانان را  
 زیر کرده تا شگند و شاه نسیم را گرفته بود و با دوازده نوکر مغول خود که ریخته پیش ابوبکر سلطان رفت و او بیک  
 سلطان دود دخترزایدیکی را یکی از سلطانان شیبانی و یکی را ابوسعید سلطان سعید خان داد بعد از ابوبکر سلطان  
 خان اولوس قزاق قاسم خان گرفت میگویند که خانان و سلطانان اولوس قزاق بچکس ان اولوس را شل قاسم خان  
 ضبط نکرده چنانچه شکر او را نزدیک بسی صد هزار تخمین نموده اند و بعد از مردن قاسم خان خانم پیش سعید خان  
 بکاشغرا آمد و از همه خود تر دولت سلطان خانم بود که در دیرانی تا شگند بست تیمور سلطان پسر شیبانی خان  
 افتاده از بیک دختر شده بود و از سمرقند همراه من برآمده بودند سه چهار سال در بدخشان بود بعد از ان بکاشغرا  
 پیش سلطان سعید خان رفتند و از حرمهای عمر شیخ مرزا دیگری دختر خواجه حسین اولوس آغا بوزو بیک  
 دختر شده بود در خوردی فوت کرد و بعد از یک نیم سال از حرم بر آوردند دیگری فاطمه آغا سلطان بود و بکر  
 قزاق بکیم بود که در آخر ان گرفته بود خیلی دوستدار بود و بجهت خوش آمد میرزا نسبت او را بمنوچه میرزای برادر  
 کلان سلطان ابوسعید مرزا میرسانید عونا و غنچه بی بسیار بود یک امید آغا چه بود و پیشتر از میرزا فوت کرده در او آخر زمان  
 میرزای تون سلطان بود که از مغول بود و یکی دیگر آغا سلطان بود و امرایش بی خدایردی تیمورتاش بود که از نسل  
 برادر کلان اق بوغابیک حاکم مری است در وقتی که سلطان ابوسعید مرزا جوکی میرزا را در شاه هر خیزه و قبل داشت  
 ولایت فرغانه را بعمیر شیخ میرزا داده در خانه او را بخدایردی تیمورتاش سپرده و سرور کرده فرستاده بود در  
 آن وقت این خدایردی تیمورتاش پست و پنجساله بود اگر چه خورد سال بود اما تا آنکه ضبط و بطایر بسیار خوب بود  
 بعد از یک دو سال در وقتی که ابراهیم بیک ک نواحی اوش را تاخته بود خدایردی تیمورتاش از عقب او رفته و باو  
 جنگ کرده و شکست خورده شهید شده در آن فرصت سلطان احمد میرزا را در ییلاق او را تپه که از سمرقند  
 بجزیره فرنگ بجایت فرستاد و به آق قوچنای موسوم بوده و سلطان ابوسعید میرزا در بابا خاکی بوده که از مری دوازده  
 فرنگ بجانب تفت است و این خبر از عبدالوهاب شفاول بعضی پیدا شد بمیرزا داد و اینده این یکصد و پست و هفت



فرسنگ راه را در چهار روز تا خسته بود دیگر حافظ محمد بیک دولدی بود که پسر سلطان ملک کاشغری بود و  
 خورد احمد حاجی بیک بود بعد از فوت خدیو روی بیک اختیار در خانه خود را به او داده فرستاده بود و بعد از  
 واقعه سلطان ابو سعید مرزا چون با امرای اندجان صحبت او خوب برآمد پیش سلطان احمد مرزا بمشرف رفت و در  
 وقتی که خبر شکست سلطان احمد مرزا رسید و او را تیبه حاکم بود چون میرزا انعمیت شیخ سمرقند به او تیبه رسیدند  
 او را تیبه را بلا زمان میرزا سپرده خود ملازم میرزا شد و میرزا هم حکومت اندجان را با او داده و آخران پیش  
 سلطان محمود خان رفته بود خان میرزا خان را با او سپرده و بزرگ راه او داده بودند و پیش از رفتن کابل غنیمت یک  
 کرده از راه هند توبه شد در راه بر حمت حق فقیر و کم سخن و بی حیثیت کسی بود دیگر خواجه حسین نیک آدمی و فقیر مردی بود  
 و به دستوران زن در وقت شراب خوردن با یک قسم نغمه منوی می باشد تو بوق را خوب میگفته است دیگر شیخ مرید بیک  
 اقل بیک آنکه سن کرده بودم ضبط و توزک او خیلی خوب بود و خدمت بابر میرزا کرده بود در پیش عمر شیخ مرزا از ان  
 کلان تر امر نبود و فاسقی بود و چهارم امید داشت دیگر علی مزید بیک قوچین بود و در تیره یاغی شد دیگر تیره در آغوشی و  
 یک تیره در تاشکنه منافق و فاسق و نمک حرام و کار نا آمدنی کسی بود دیگر حسن یعقوب بیک بود خورم دل و خوش  
 طبع و چست و چسپان کسی بود این سیت از اوست فرد با ز آئی اسی همای که بی طولی خطت به نزدیک شد که  
 نراغ برد استخوان من به مردم روانه بود تیر خوب می انداخت و چون هم خوب می باخت و خاک پله را خوب می بارید و  
 بعد از واقعه عمر شیخ میرزا در خانه من صاحب اختیار شد تا تک درون و کم حوصله و پرقتنه کسی بود دیگر قاسم بیک قوچین  
 بود از امرای قدیم قوشون اندجان و بعد از حسن بیک در در خانه من صاحب اختیار او بود تا آخر عمر اختیار او اعتبار او زیاد  
 شد و کم نشد مردم روانه بود دیگر تیره با زبانی که نواحی کاشان را تا خت میرفتند از عقب ایشان در آمده و به ایشان  
 رسیده جنگ کرده خوب زیر کرد و در پیش عمر شیخ مرزا هم شمشیر زده بود و از جنگ باسی کنجیت هم خوب چالقولاش کرده  
 بود و در ایتهما وقتی که در کوهستان سیجا غنیمت رفتن پیش سلطان محمود خان کردم قاسم بیک چو شده پیش خسرو شاه  
 رفت و در تاریخ نصد و دو که خسرو شاه را همراه گرفته در کابل میقیم را قتل کرده بودم قاسم بیک در آن فرصت باز آمد  
 باز به دستور قدیم رعایت و شفقت کردم و در وقتی که هزاره ترکمان را در دره خوش تا ختم قاسم بیک را از جهت اینکه  
 با وجود پیری بهتر از جوانان کشته بود ولایت بنگس را بجلدوی او دادم بعد از آن در وقت آمدن کابل بیک را آنکه همایون کردم  
 و در وقتی که زمین را در فتح میشد بر حمت حق رفت مسلمان و متدین مردمی بود و از طعام شسته دار پریزی کردی و قوی  
 او بسیار خوب بود و خیلی مطایبه می کرد و با وجود آنکه اُمّی بود و ظرافت های خوش طبعانه بسیار میکرد و دیگر با اقلی بیک بود  
 از نسل شیخ بهادر بعد از فوت شیخ مزید بیک او را بیک آنکه سن کردند در وقتی که سلطان احمد میرزا به اندجان لشکر کشیده  
 بود سلطان احمد میرزا در آمده او را با او داده بعد از آن سلطان محمود میرزا در وقتیکه از سمرقند گریخته بر آمده می آمد  
 سلطان علی میرزا از او را تیبه بر آمده به او جنگ کرد و شکست داده او را کشت و ضبط و بیاغ او خوب بود و نوکر را خوب  
 نگاه میداشت بی نماز بود روزه نمی گرفت ظالم و کافرتی کسی بود دیگر علی دوست طغائی بود از امرای تومان

ساغرچی بود به مادر کلان ملقب دولت بیگم خویش می شد از زمان عمر شیخ بیشتر رعایت کرده بودم می گفتند از دست او کاری آید اما در آن چند سال که پیش من بود آنچه کار می کرد از توان گفت ظاهر نشد خدمت ابوسعید سلطان میرزا که بود دعوی می کرد و میرزا شکار بود اخلاق و طور کار نا آمدنی بسیار داشت بخیل و فتنه انگیز و مختلط به منافق خود پسند و ورشت کوی و جنگ سرد کسی بود دیگر و پس لاغری از سمرقند از قوم توچی بود آخر به پیش عمر شیخ میرزا خیالی مقرب شده بود در قزاقیه با من بود ای وند سپرد بسیار خوب بودند کی مفتن بود دیگر میرغیاث طغانی بود برادر خورد علی دوست در میان میرزا های مغول در دروغ سلطان ابوسعید میرزا ازین پیشتر کسی نبود هر چه سوز میرزا سلطان ابوسعید حواله او بود در او آخر زمان عمر شیخ میرزا بسیار مقرب شده و یونس لاغری مصاحب بود کاشان را که سلطان محمود خان دادند بعد از آن تا آخر عمر در خدمت خان بود خان هم خیلی رعایت کرده بودند بسیار خند و هزل که می بود در عشق بیگ بود دیگر علی در ویش خراسانی بود پیش سلطان ابوسعید میرزا و بجز که برای خراسان خدمت میکرد و در وقتی که سمرقند و خراسان در تحت ضبط سلطان ابوسعید میرزا در آمد جوانان کار آمدنی این هر دو پای تلخ او کرده بودند و امیر چهرهای سمرقند و چهرهای خراسان می گفتند پیش من در دروازه سمرقند چو بهاناخت مردانه کسی بود خط نسخ و تعلیق را یکی طور می نوشت خوش آمد بسیاری گفت و خشت بر طبع او غالب بود دیگر قزلباشی مغول بود اخته می بود چون پسر او در ولایت در آمده چند گاه سلاخی میکرد از آن جهت قزلباشی سلاج می گفتند پیش یونس خان افشارچی بود آخر داخل امر شده بود پیش من رعایت های کلان یافت تا بسیدن بر سر کار اهتمام او خوب بود و در وقت رسیدن بر سر کار کوتاهی و کمی داشت پر کوی و پریشان کوی بود و قانع سال اول جلوس مطالی شد

در وقتی که میرزا را این واقعه دست داد من در اندجان در چهار باغ بودم روز سه شنبه پنجم رمضان این خبر به اندجان آمد به اضطراب سوار شد از زمان حاضر را همراه گرفته عزیمت قلعه کردم در محل رسیدن بدروازه میرزا ششم طغانی جلو مرا گزینته بجانب نازگاه روان شد در خیال او این گذشته باشد که سلطان احمد میرزا پادشاه کلانی است باشکری بسیار که بیاید امر او ولایت را به او خواهند سپرد مرا به او رکنه و بطرف آن کوه دامن گرفت برید که اگر ولایت را بسپارند من بدست ایشان افتاده باشم پیش طغانیان خود آنچه خان یا سلطان محمود خان بروم خواهم مولانا قاضی پسر سلطان احمد قاضی که از نسل شیخ بریان این قلچمت و از طرف مادر سلطان ابلیک ماضی میرسد و خانواده ایشان مرجع النولایت و شیخ الاسلام طور شده آمده اند و ذکر ایشان بکر خواهد آمده امرائی که در قلعه بودند این جنس را یافته خواهم محمد دزری را که از باریان و قدیمیان عمر شیخ میرزا و آنکه یک دختر او بود فستاده و ضغنه مار از خاطر آنها فرغ کرده نزدیک نازگاه شام رسیده بودیم که گرفته آمده در آرک فرود آیم خواهم مولانا قاضی و امرایش من آمده سخن و کنکاش را یک جا قرار داده بقبضه و ربط برنج بار دی قلعه مشغول شدند من سیک و قاسم توپین و بعضی دیگر امر که بر غیبیان و از طرف بابایغا فرستاده بودند بعد از یک دور روز آمده ملازمت کرده همه یکدل و یکجت شده بقلعه اری مشغول شدند سلطان احمد میرزا او را تپه و جند و

مریضان را گرفته آمده در چهار گروهی اندجان در قافرو داد درین محل درویش کا فر نام ارباب اندجان بجهت گفتن  
 سخن نامناسی بیاساق رسید و از این سیاست همه مردم به اصلاح آمدند خواه اودون حسن و خواه حسین را  
 با پیچی گرمی با نیمه من فرستاده شد که ظاهراست که درین ولایت یک ملازم خود را خواهید گذاشت من هم ملازم  
 و هم نسر زنده اگر این خدمت را در عهد من بکنند بهتر و آسان تر فیصل خواهد یافت سلطان احمد میرزا فقیر و کم سخن آدمی  
 بود سخن و کاری که پیش می آمد بی امر از زنی یافت و امر این سخن ملتفت نشده جواهرهای درشت گفته پیشتر کویج  
 کردند و حضرت سبحانه و تعالی که قدرت کامله خود هر کار را در محل خیا پنجه باید و شاید بی منت مخلوق راست آورده است  
 اینجا هم چند کاری با باعث کرد که آنها ازین آمدن تنگ آمده بلکه ازین توجه پشیمان شده بی مراد برگشتند یکی آنکه  
 قبا سیاه آب بر چله دارد که بغیر از بل او از جای دیگر نمیتوان گذشت و شکر بسیار آمده و در پیل بر سر هم ریخته اسپ و  
 شتر بسیاری در آن سیاه آب افتاده ضایع شد و چون سه سال پیش ازین در کز در ریاسی حرجی شکست  
 کلانی یافته بودند و این واقعه از آن یاد داده بر مردم شکر و هم غالب شد دیگر آنکه در آن فرصت اسپنجان مرکی اسپان  
 افتاد که طویله طویله اسپ افتاده مردن گرفته دیگر آنکه سپاهی در رعیت مار اسپنجان یکدل و کجیت یافتند که تادرجان و تن  
 ایشان رتی و توان خواهد بود جان بازی خواهند کرد و تن نخواهند داد ازین وجوه پریشان شدند که در یک گروهی  
 اندجان آمده و در ولایت محمد ترخان را فرستادند و از اندرون حسن یعقوب در نواحی نمازگاه بر آمده یکدیگر را دیده صلح  
 کرده برگشتند و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده انشی را قتل کرد و هاتیکه مرزا آنجا  
 بود از امر اعلی درویش بیک میرزا قلی کوکله رش محمد باقر بیک شیخ عبداللہ اشیک قادر انشی بود پس لاغری و میر غیاث  
 طاعی هم آنجا بودند از امر اتوم کرده بکاشان که ولایت و پس لاغری بود رفتند و چون و پس لاغری بیک آنکه نام میرزا  
 بود ناصر میرزا و کاشان نمی بودند و در وقت رسیدن نواحی انشی این امر انجده است خان و آمده کاشان را دوند و میر  
 غیاث بلازمست خان مانده و پس لاغری ناصر میرزا گرفت پیش سلطان احمد میرزا رفت و شهمزید ترخان سپردند و  
 خان به نزدیک انشی رفته چند مرتبه جنگ انداختند و هیچ کاری نداشتند امر او جوانان انشی خوب جان بازمی ها کردند  
 درین اثنا سلطان محمود خان عارضه پیش آمد و از جنگ انداختن هم به تنگ آمده بود ولایت خود مراجعت کرد و آبا بگرد و غلت  
 کاشغری که به یکس سفر و نیا ورده چند سال بود که حاکم کاشغرو ختن بود او هم وضعه ولایت کرده نزدیک او گشته آمده  
 و قلعه انداخته بو برانی ولایت مشغول شد خواه قاضی و جمیع امر تعیین شدند که رفته دفع کاشغری نمایند چون نزدیک  
 رسیدند کاشغری دید که حریف این فوج نیست خواه قاضی را در میان انداخته بعد مکر و حیل خلاص شد درین وقت  
 که قلیح کلان رود را در جوانانی که از عمر شیخ میرزا مانده بودند مردان جان باز یار کردند و از انشی با در میرزا شاه سلطان یکم و چاکیر  
 و اهل حرم و امر ابه اندجان آمده رسوم عزا بجا آورده اش و طعام بقرا و مساکین کشیده شد و بعد از فراغ ازین  
 مهمات به ترتیب و نسق ولایات و ضبط و ربط او مشغول شده حکومت اندجان و اختیار در خانه حسن یعقوب مقرر  
 شد و او ش بقاسم قوچین قرار یافت به انشی و مریضان اودون حسن و علی دوست تعیین شدند و بدیگر امر او جوانان



عمر شیخ میرزا هر کس از خور حال او ولایت و زمین و موهب و چراگاه و حد استقامت مقرر و معین شد چون سلطان  
 احمد میرزا مراجعت کرد بعد از قطع دو سه منزل مزاج او از منبج اعتدال منخوف شده محقق تاری می شد و در نواحی او  
 تیمچه در وقت رسیدن یا تنویر او واسطه شوال شصت هشتصد و نود و نه در سن چهل و چهار سالگی عالم فانی را وداع کرد  
 ولایت و نسب او در سنه هشتصد و پنجاه در سالی که سلطان ابو سعید میرزا تخت را منتصرف شده بود از جمیع لیسرن  
 سلطان ابو سعید مرزا کلا تر این بود مادر او دختر آورده بوغازخان خواهر گلانی درویش محمد ترخان بوده وزن او  
 میرزا این بود شکل و شمایل او در از قد سرخ رومی مثل کسی بود پیش او در مندا و بوده ریش در بر و در خسارش نبود و  
 بسیار خوش محاوره مردی بود دستار به ستور آن زمان چهار پنج بسته علاقه را پیشتر آورده بر سر ایرومی گذاشت  
 اخلاق و اطوار او خفی مذہب و پاکیزه اعتقاد کسی بود هیچ وقت نماز او ترک نمیشد بحضرت خواجه عبدالصمد اراوت داشت  
 حضرت خواجه مقومی و مرلی او بود بسیار مؤدب بود علی الخصوص در صحبت خواجه چنانچه میگویند که در مجلس خواجه  
 تا آن زمانیکه می نشست ازین زانو برانو دیگر نمی گشت یک مرتبه خلاف عادت در صحبت خواجه ازین زانو برانومی دیگر تکیه کرده  
 بوده بعد از برخاستن میرزا خواجه فرمودند که در جایکه میرزا نشستند ملاحظه نمایند ظاهر استخوانی آنجا بوده و هیچ چیز  
 نمانده بود عامی بود با وجود اینکه در شهر گلان شده بود ترک ساده بود و از طبع شجره نداشت عادل کسی بود  
 قدم حضرت خواجه در میان بود اکثر همت بطریق شرح فیصل می یافت و در عهد و قول خود راست و درست بود هر که خلایق از و  
 ظاهر نشد شجاعتی هم داشت اگر چه هرگز به چینی نشد که دست خودش بکاری رسیده باشد اما میگویند که در بعضی  
 معرکه ها از شجاعت ظاهری شده و تیر را بسیار خوب می انداخت تیر و کزوا اکثر با بلیا سون میر سبیده و فنیق را هم  
 ازین سر میدان در آمده تا بان سر میدان رسیدن اکثر میر پرده در آخر آن که بسیار مثل شده بوده قمر غاؤل و بودند  
 را بیازی می انداخته و کم خطا میکرد و میر شکار قوچ کسی بود و جانور بسیاری انداخته و خوب می انداخته بعد از آن یک  
 میرزا مثل او میر شکار بادشاهی بوده بسیار بسیار حیاد اشته چنانچه میگویند که در خلوتها از محران و نزدیک خود هم پامی خود را  
 می پوشید گاهی که بشرباب خوردن می افتاد و ناپست روزی خورده و هم ناپست روز پنجم خورده و در مجلس بیک  
 نشستن شب و روز را میگذرانیده و خوب می خورده و ایامی که شراب بنمخورده بطبع او اسماک غالب بود کم سخن  
 آدم کسی بود و اختیار او بدست امر بود مصافحی او چهار مصاف جنگ کرد دیگر نه شیخ جمال ارغون بر او خورده نعمت  
 ارغون در نواحی زمین و او را فانون جنگ کرده غالب شد دیگر تبه و دیگر در نواحی تا شکند در کنار دریای چیرق سلطان  
 محمود خان اگر چه مصاف نبود اما بجز دیکان و وکان مغول چالپوقچی از عقب لشکر درآمدن و دست به پرتال کردن  
 این مقدار لشکر بسیار جنگ نی و جدل نی و سپاس بهمد کرد و پر داخته و این بدان ندیده ویران شدند پیشتر اهل لشکر در  
 دریای چیرق غرق شدند و یک مرتبه دیگر بجزر کاکلتاش در نواحی باصلاق غالب شدند ولایت او سمرقند و بخارا بود  
 که پدر او ابو بو بعد از کشتن عبدالقدوس شیخ جمال تا شکند و شام خیزه و سیرام را گرفته بود و از آن تا شکند و  
 سیرام را بر او خورده و خود عمر شیخ میرزا داده بودند بخند و او را تیمچه را هم چند گامی میرزا داشته اولاد او دو پسر شده بود

خوروی نمانده بود و دختر داشت چها ابرقلمق بیکم بوده اند کلان ترین همه رابعه سلطان بیکم بود که او را قرا نوز بیکم میگفتند  
 و در زمان حیات خود سلطان محمود خان داده فرستاده بود و خان از بیک پسری شده بود بایان خان نامم  
 خیلی مقبول خوروی بود و وقتی که او از بجان خان را در نخبه شهید کردند او را پیش او چند نارسیده دیگر را اصلاح کردند  
 و بعد از او اتمه سلطان محمود خان جانی بیک سلطان گرفت دختر دهم صالحه سلطان بیکم بود که او را قرا بیکم میگفتند  
 بعد از سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا طویبا کرده از برای پسر کلان خود سوم میرزا گرفت در آن زمان به همراهی  
 شاه بیکم و مہر نگار خانم بکا شغرفا و دختر سوم عایشه سلطان بیکم بود و در پنج سالگی خود که بسمرقند آمده بود دم بمن نامزد کرد  
 بودند بعد از آن در قزاقیها بچند آمد او را گرفت و در زمانیکه نوبت دهم سمرقند را گرفت بیک دختری از او شد و بعد از آن  
 چند روزی بر حمت حق رفت و پیش از ویرانی تاشکند بانگ خواهر کلان خود از سن بر آمد دختر چهارم سلطان بیکم بود که سلطان  
 علی میرزا گرفته بود و بعد از او تیمور سلطان گرفت و بعد از او سلطان محمدی گرفت و از همه خود تر معصوم سلطان بیکم بود ما  
 و از حبیب سلطان بیکم از قوم ارغون برادر زاده سلطان ارغون بود و وقتی که بخراسان فرستاد او را دیده  
 خوش کردم و خواستگاری کرده و در کابل آورده گرفتیم از بیک دختر شد در همان ایام بمن زن را چه بر حمت حق  
 رفت و نام مادرش بهمان دختر مانده شد زمان حرم اول مہر نگار خانم دختر یونس خان که سلطان ابوسعید فرزند  
 بیجت او نام زد کرده بودند زاینده خواهر کلان ما دین بود دیگری ترخانان بیکم میگفتند دیگری متقی بیکم بود که کوکناش همین ترخانان  
 بیکم بود که سلطان احمد را سلطان احمد میرزا با شقی او گرفت و بسیار دوستدار مرزا بود و بسیار سلطان بود و شراب  
 میخورد در زمان حیات او میرزا پیش هیچ زن نپذیرفته آخر او ماکشت و از بد نامی خلاص شد دیگر خان زاده بیکم بود و  
 عینی که پنج سالگی بسمرقند خود پیش سلطان احمد میرزا آمده بود دم میرزا او را گرفته بود و هنوز روپوش نشده بود بر سم ترکان  
 بمن فرمودند که روی او و اگر دم و دیگر نپره دختری احمد جان بیک بود لطیف بیکم نام و بعد از میرزا حمزه سلطان گرفت  
 و از حمزه سلطان سه پسر زاینده و در زمانیکه سلطانانی را که پادشاهی حمزه سلطان و تیمور سلطان بودند شکست داد  
 حصار گرفتیم این سلطان زاده و دیگر سلطان را بدست افتاد و بودند همه را از او کردم دیگر حبیب سلطان بیکم  
 برادر زاده سلطان ارغون بود امرای او جانی بیک و ولدای بود که برادر خود سلطان ملک کاشغری باشد سلطان  
 ابوسعید مرزا حکومت سمرقند و اختیار دار خانه سلطان احمد میرزا بود اخلاق و اطوار خوب داشتند از چیزهای عزیز  
 بسیار نقل میگفتند از آن جمله یکی اینست در زمانی که حاکم سمرقند بوده از او بیک پطی آمده بود که در میان او بیک بزور آوری  
 مشهور بود او بیک مرد زور آورده بود میگویند جانی بیک از او پرسیده است ترا بوجه میگویند اگر بوجه باشی بیاتاد پیک  
 و این پطی هر چند معنائی کرده او را نکند داشته و به او در یافته و انداخته مردا کسی بود دیگر احمد حاجی بیک بوده که پسر سلطان  
 ملک کاشغری باشد و چند گاه سلطان ابوسعید مرزا حکومت هری را به او داده بوده و بعد از مردن عم او جانی بیک جاو  
 مرتبه او را داده بسمرقند فرستاد خوش طبع و مروان کسی بود و فامی او تخلص داشت و صاحب دیوان بود شعر او بد  
 نبود این بیت از ویست **فرستادمی محتسب** امروز بمن دست به اراد احتسابم بکن امروز که بالی اشید

میر علیش نوامی در زمانیکه ابراهیم بستمندی آمد با محمد حاجی بیک او همراه بوده و بعد از آنکه سلطان حسین میرزا با شاه  
 شد بهری آمد بسیار رعایت یافت احمد حاجی بیک تو با تمامی خوب نگاه میداشتند و خوب سوار میشد و تو کجا  
 قبا که خانه زاده است اگر چه مرد مردانه بود اما مرداری و در خور مردانگی او نبود ولی پیدا کسی بود کار و مهم او را  
 نوکر و چاکر او و روسا مان بگردند و وقتی که بالینغز میرزا سلطان علی میرزا در بخارا جنگ کرده مغلوب شده بدست افغان  
 و تبهت خون در ویش علی ترخان پیوتان او را کشتند و یکی در ویش محمد ترخان بود که پسر بوغادر خان شاه  
 و طغای زاید سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از همه امرا کلان تر و معتبر تر بود و سلطان داد می در ویش  
 دوش مردی بود همیشه کتابت مصحف میکرد و مطبخ هم بسیار میبخت و خوب میبخت و علم جانور داری را خوب  
 میدانست و خوب هم می انداخت و در غوغای سلطان علی میرزا بالینغز میرزا در زمان کلانی خود به نامی مرد و یک  
 عبد العلی ترخان بود خوشش نزدیک در ویش محمد ترخان میشد و خواهر خود در ویش محمد ترخان را هم داشت که مازنی  
 ترخان باشد اگر چه در ویش محمد ترخان بتور و هوس و در تبه کلان تر ازین بود اما این فرعون را به نظری آورد و چند  
 گاه حکومت بخارا داشت نوکر او بسیار سیده بود نوکر او بسیار خوب و پر شوق نگاه میداشتند بخش تقصیر  
 و پیش دیوان و کسنگاه و شیلان و مجلس و باوشا هانه بود ضابطه و ظالم و فاسق و مدافع کسی بود شبانی کلان  
 اگر چه نوکر او نبود اما چند گاه همراه او می بوده و سلطانان خورد و ورزیده اکثر نوکر او شده بودند و بسبب این همه ترقی یافتن  
 شبانی خان و ویران شدن همه خانوادها عبد العلی ترخان شد و دیگری سید یوسف و غلامی بود پدر  
 کلان او از اوس مخلص آمده بود و پدر او را الفباک مرزا رعایت کرده بود برای و تدبیر او خیلی خوب بود و مردانگی هم داشت  
 تنبور را خوب می نواخت در اول آمدن من بکابل پیش من بود رعایت های کلان کرده بود من فی الواقع از زنده رعایت  
 هم بود در سال اول که بغزیت هند و سستان لشکر کشیده بودم سید یوسف را در کابل گماشته بودم در  
 هانجا بجهت حق رفت دیگر در ویش بیک از نسل ابکو تیمور بیک بوده که تیمور بیک رعایت او کرده بوده که  
 خواجه ارادتی داشته از علم موسیقی با خبر بوده ساز هم می نواخته طبع نظمی هم داشته در وقتی که سلطان احمد میرزا  
 در کنار دریای چرخی شکست خورد در دریای چرخی رفت و یکی محمد زید خان بود که برادر خورد زانیده در ویش محمد ترخان با چند  
 سال حاکم ترکستان بوده و شبانی خان ترستان را از و گرفت را می و تدبیر او خوب بود اما بسیار فاسق بود  
 و در دوم نوبت و بیوم نوبت که سمرقند را گرفتیم پیش من آمده بود من هم خوب رعایت کرده بودم در جنگ کول ملک  
 مره و دیگری باقی ترخان بود که پسر عبد العلی ترخان و عم زاده سلطان احمد میرزا باشد و بعد از پدر او بخارا را  
 با و داده بودند و در زمان سلطان علی میرزا بسیار کلان شده بود نوکر او به پنج شش هزار شده بود و  
 سلطان علی میرزا چندانی مطیع و منقاد نبود و شبانی خان در قلعه و بوسی جنگ کرده شکست خورده بهمان  
 شکست دادن شبانی خان رفته بخارا را گرفت بجا تو رسید بسیار داشت چنانچه میگویند مشتقد  
 جانور شکاری داشته اخلاق و اطوار او آبخان نبود که توان گفت و در میرزا و کی و دولت کلان شده



چون پدراوشیبانی خان نیکیا کرده بود پیش شیبانی خان رفت و آن تاجق شناس بیروت در برابران نیکیا بیخ  
نوع رعایت و شفقت نکرد بخواری و وزارسی در ولایت اخشی از عالم رفت دیگر سلطان حسین از خون بود چون چندگاه  
حکومت قراکول به او داده بود به سلطان حسین قراکولی مشهور شده بود رای و تدبیر او خیل خوب بود پیش من هم  
خیلی وقت بود دیگر قل محمد قوچین بود در آنکی هم داشت دیگر عبدالکریم اشرف بود او بغور بوده در پیش سلطان احمد میرزا  
ایشک غابوده سخن و مردانه کسی بوده و بعد از واقعه سلطان احمد میرزا امر اتفاق کرده شخصی را بر او کوه پیش سلطان  
محمود فرستاد طلبند و ملک محمد میرزا پس منوچهر میرزا که برادر کلان سلطان ابوسعید میرزا باشد بدغدغه سلطنت  
او باش چند را بخود همراہ ساخت از اردو جدا شده بسمرقند آمده بهیج کاری هم نتوانست کرد و سبب کشته شدن  
خود مرده شدن چند یگناه دیگر شد سلطان محمود میرزا بچو شیندن این خبری توقف بسمرقند آمده بی زحمت و شفقت  
بر تخت نشست و جهت چند کار سلطان محمود میرزا و ضعیف و شریف سپاهی و رعیت تنگ و گریان شد و اول نیکه ملک محمد میرزا که سپهر او داد او بود  
چار میرزای دیگر را بکوک سزای جاورده بود و کس از آنها را گذاشته ملک محمد میرزا با یک میرزای دیگر شهید کرد اگر چه ملک محمد میرزا  
اندر ککنایه داشت اما میرزای دیگر یگناه بود و هیچ جرم و خطای نداشت دیگر آنکه چنانکه خود ظالم و فاسق بود اما اولو کران  
او تمام فاسق و ظالم بود مردم حصار علی انخصوص جماعه که بجز شاه تعلق داشتند همیشه بشراب و زنا مشغول بودند تا به  
این مرتبه که یکی از نوکران خسرو شاه زن یکی را کشیده برده و شوهر این زن پیش خسرو شاه او خواهی کرد جواب داد که چند  
کاه تو همراه بوده چند روزی پیش او هم باشد اگر چه ضبط و تودک او خوب بود و یوان شعر بود و علم سیاق را میدانست  
اما طبع او ظلم و فسق مایل بود و بچو در آمدن بسمرقند دیگر طور ترتیب و نسق و خراج و تحویل بنیادنا و متعلقان حضرت خواجه عبدالقادر  
که قبل ازین بسیاری فقر او مساکین بجایت ایشان از ظلم و تعدی خلاص میشد چه جامی آنکه بایشان آنچنین تکلیفات  
شود و تعدی و تشدد کردن گرفت بلکه آن تعدی و تشدد با اولاد خواجه هم سرایت کرد و از ترس آنکه فرزندان شهرمی و  
بازاری بلکه ترک و سپاهی را گرفته چهره میگردند بیچک از خانهای خود نمی بر آمدند و مردم سمقند که بست و بیچ سال  
در زمان میرزا سلطان احمد بر فایست و فراغت اوقات گذرانیده بودند اکثر معامله بجهت حضرت خواجه بطریق شرع و عدل  
بود این طور ظلم و فسق بجان و دل آزرده و رنجیده شدند و ضعیف و شریف فقیر و سگین به نفرین و دعای بد زبان کشاده  
و ستا برداشتند مظلم حذرکن زد و در رو بناریش به که ریش درون عاقبت سر کنند به هم برکن تانوال  
و س که آهی جانی بهم برکنند و لاجرم از شومی ظلم و فسق دور سمقند بیچ شش ماه حکومت پیش نکرد و قایل  
ساخته شد درین سال بمن از پیش سلطان محمود میرزا عبد القدوس یک نام ایچی و  
سایح تو می پس کلان او سلطان مسعود میرزا که دختر دوم برادر کلان خود سلطان احمد میرزا بطومی و آمین بهکنت  
او گرفت بود آورد از طلا و نعت و بادها و پسته ساخته بود و این ایچی آمده ظاهر خوشی بحسن یعقوب داشته  
و بجهت فریختن این حسن یعقوب بوعدهای و لغوب آمده بود و این هم جو بهای نرم داد بلکه بهسان اجابت شده  
طوی خود را کرده رحمت داده و بعد از بیچ شش ماه مزاج حسن یعقوب منحرف شده بر دم نزدیک من معاشق کرد

شروع نمود کار را با بیچاره سائیده که مراد خست داده جهانگیر میرزا را با پادشاه رکنه و اخلاط این جن یعقوب بسیار  
 امر او سپاهی هم خوب بود و این فکر او همه مردم واقف شده بودند و خواه قاضی و قاسم توچین و علی دست  
 طغای و ازون حسن و بعضی از دولتخواهان دیگر پیش والده بندک من اسین دولت بگم معشده سخن را بان جا قدم  
 داده شد که حسن یعقوب را مغز دل نموده فتنه او را سکین با بداد در میان زنان و در سای و تدبیر شیل و در کلان  
 من اسین دولت بگم کم بوده باشد بسیار عاقله و مدبره بودند اکثر کار و مهم بشورت ایشان میشد حسن یعقوب  
 در آرک بود و مادر کلان من در قلعه سکین در قاجار بودند همین عزیمت سوار شدند متوجه آرک شدند حسن  
 یعقوب بشکار سوار شده بود و خبر یافته از جانب اطراف سمرقند متوجه شد و امرای را که بگرفت او بازگشت  
 داشتند که زنده شده ام ای گیر آمده شده هم با قریب بود سلطان محمود و ولد ای پدر سلطان محمود و ولد  
 بود و بعضی دیگر هم بودند بعضی از آنها را بطرف سمرقند رخصت داده شد و اختیار در خانه حکومت اند جان بقا  
 توچین زار یافت و حسن یعقوب که بعزیمت سمرقند تا کند با هم رفته بود بعد از چند روز از اندیشه فاسد نموده عزیمت ای  
 گروه در فوجی جوغان خوشی آمدند این خبر یافته بهرامی بعضی از امرای جوانان را بر سر او بجهت ایلغار جدا نموده شدند  
 و امرای ایلغار پیشتر از خود جوانان را بقراولی جدا کرده بودند اند حسن یعقوب خبر یافته شبها شب بر سر این جوانان که  
 بقراولی جدا کرده بودند برشته روی مونگوری قبل کرد و شمشیر کناشته و در شب تاریک از مردم خودش تیری  
 بکن یعقوب در کمرزگاه او خورده پیشتر از که بختن بمل خود گرفتار شد بهیت چو بکرهی سباش امین ز آفات  
 که واجب شد طبیعت را مکافات و در همین سال از طعام شبیه و ابر پیمیز کردن گرفتیم

و در ربیع الاخر سلطان محمود میرزا عارضه قومی روده داده در شش روز از

عالم گذشت چهل و سه سال بود ولادتش در نهمه هشتصد و پنجاه و هفت بود پس بیوم سلطان ابو سعید میرزا برادر  
 زائیده سلطان احمد میرزا بود شکل و شمایلش پست و تنگ ریش و تنبل ولی نهی تر شخصی بود اخلاق و اطوارش نماند ترک  
 نیک و در ترک و ضبط او بسیار خوب بود علم سیاق را خوب میدانست از ولایت او یک درم و یک نیاری و قون او  
 خرج میشد و طوفان نوگرا و اصلا منکر نمیشد مجلس و مجلس و دیوان و شیلان او بسیار خوب بوده همه آنها بقاعده و توزک بود یک  
 نوع ترتیب و نسبی که داده بود سپاهی و رعیت اصلا از و تجاوز نمی توانستند کرد او آنها بجهت شکار جانور قطره بسیار  
 میکرد و در احزان شکار بهلم بسیار میکرد و ظلم و منق مشغول بود و متصل شراب بخورد و چهره خوب نگاه میداشت و قطره  
 به چاه و صاحب حسنی بود و بفریح او را آورده چهره می ساخت پس امرای خود و پسران خود بلکه کوکل تا شان خود را  
 پهره می ساخت بلکه بانامی که از کوکل تا شان او زائیده شده بودند این خدمت میفرمود و این فعل شوم در زمان او  
 شایع شده بود که هیچکس بی چهره نمی بود بلکه چهره نکاشتن را عیب میکردند و از شامت و ظلم و منق او پسران  
 او همه جوان مرگ شدند طبع نظم هم میداشت و دیوان ترتیب داده بود اما شعر او بسیار است و پیمزه بود ازین طور شعر  
 گفتن تا گفتن بهتر بد اعتقاد کسی بود بحضرت خواجه عبید الله استخفاف می کرد و وسیع دل کسی بود همای او کمتر بود

سحره چندوبی باک چند در پیش او بودند در سردیوان و حضور خلق حرکات شنیع و ادایهای زشت میکرد  
 بدکلام بود سخن او را فی الحال نمیدانیدند مصافحای او دو مرتبه جنگ کرده و هر دو مرتبه سلطان حسین میرزا یکبار  
 در استرآباد و یک مرتبه در نواحی اندخود و کلین نام جایست مغلوب شد و مرتبه بجانب جنوب بخشان  
 بکافرستان رفته عزت کرد ازین جهت در طغرای فرامین او سلطان محمود غازی می نوشتند از ولایات خود  
 سلطان ابوسعید مرزا استرآباد را داده بود در واقعه عراق بخراسان آمد درین فرصت قنبر علی سیک حاکم حصار  
 بحکم سلطان ابوسعید میرزا لشکر هندوستان را کشید بعراق عقب میرزا میرفته بخراسان رسید و بود سلطان  
 محمود میرزا ملحق شد و بجزو کشیدند آوازه سلطان حسین میرزا مردم بخراسان هجوم آورده سلطان محمود میرزا  
 از خراسان برآوردند بسمرقند پیش سلطان احمد میرزا آمد و بعد از چند ماه بسرداری احمد شتاق رسید بدو  
 و خسرو شاه و بعضی دیگر و آنان سلطان محمود میرزا را گرفته پیش قنبر علی سیک آمدند از آن باز قلع با ولایاتی که جانب  
 جنوب کوه کوتین بود مثل زنند و چایان و حصار و قتلان و قند زرد بخشان تا او همنس و کوش در تصرف سلطان محمود  
 بود بعد از مردن برادر کلان او سلطان احمد میرزا ولایت او هم در تصرف او شد اولاد پنج پسر بود و یازده دختر  
 کلاترین پسران او ابوسعید میرزا بود و مادر او دختر میرزا بزرگ ترندی خوانزاده سیک بود یک پسر دیگر بایسنو میرزا  
 بود مادر او پیشه سیک بود یکی پسر دیگر سلطان علی میرزا بود مادر او زهر ابلی آقا بود او زبک بود و غومه بود یک پسر دیگر  
 سلطان حسین میرزا بود مادر او خوان زاد میم پیره میرزا بزرگ بود در حیات میرزا در سیزده سالگی بر حمت حق رفت  
 یک پسر دیگر سلطان ولس میرزا بود مادر او دختر بوسن خوان و خواهر خورد مادر من سلطان نکار خانم بود  
 حالات این چهار مرزا در وقایع سال مذکور خواهد شد و دختر بایسنو مرزا از اینده خواهران بوده اند کلان ترند  
 را سلطان محمود میرزا بلکه محمد میرزای پسر عم خودش منوچهر میرزا زاده بود دیگر پنج دختر از پیره میرزا بزرگ  
 خواهرزاده سیک بود آخر آن کلان ترین آنها را بعد از سلطان میرزا به ابا بکر کاشغری دادند و دختر دوم سیک سیکم  
 بود سلطان حسین میرزا در وقتی که حصار را محاصره کرده بود بچید میرزا نام پسر خود که پانزده ساله سیکم  
 دختر سلطان ابوسعید مرزا از اینده بود گرفت صلح کرده از کرد حصار برخواست دختر سوم آق سیکم بود  
 دختر چهارم را در وقتیکه سلطان حسین میرزا بر سر قند زاده بود عمر شیخ میرزا پسر خود جهانگیر مرزا را  
 با لشکر خود بک فرستاده بجهانگیر مرزا نام زد شده بود در تاریخ نهصد و ده در کنار دریای آمو آمده  
 مر ابل از مت کرد این بیکان همراه مادر آن خود در زنند بودند اینها هم با آن باقی چایانی آمده همراه شدند و چون  
 آمده شد جهانگیر مرزا گرفت یک دختر شد درین تاریخ همراه مادر کلان خود خوانزاده سیکم در ولایت  
 بدخشان است دختر پنجم زینت سلطان سیکم بود در وقتیکه کابل را گرفتیم بیسی مادر خود قتل نکار خانم  
 گرفتیم خیلی سازداری نشد بعد از دوسه سال بر حمت آبله از عالم که ششت یک دختر دیگر محمد سوم سلطان سیکم  
 بود سلطان علی میرزا خواهرزاده می شد و کلاتر از او بود حالا در ولایت بدخشان است دو دختر دیگر غونچ می شد



بود نام کی رحمت سلطان و نام دیگری محبت سلطان بود و خواتین سرای زن فلان او دختر میرز بزرگ تزنمی خوانزاده بیکم  
 بود و میرزا بسیار دوست میداشتند سلطان میرزا از او بود و در فوت او میرزا التزینت عظمی گرفتند و بعد از او میرزا  
 میرز بزرگ که برادرزاده این خانزاده بیکم باشد گرفتند او را هم این خوانزاده بیکم می گفتند و ما در پنج دختر بیکم پس بود  
 دیگر ششم بیکم بود دخترش که یک بهار بود که از امرای ترکمان قراقوبلوق بود پس جهان شاه میرزا بارانی قراقوبلوق  
 او را گرفته در وقتی که عراق و اوربا بجان آوردن حسن ابن میرزا اوق قوبلوق از اولاد جهان شاه گرفته فرزندان علی شکر بیک  
 یا چهار پنج هزار خانه و از ترکمان قراقوبلوق در ملازمت سلطان ابوسعید مرزا آمده بودند و بعد از شکست یا نشستن  
 ابوسعید مرزا باین ولایت با افتاده و در وقتیکه سلطان محمود میرزا از سمرقند بجماری آمد بملازمت سلطان محمود میرزا  
 آمدند این ششم بیکم را میرزا اوق قوبلوق گرفته بودند مادر یک پسر و سه دختر بود دیگری سلطان نکار خانم بود نسبت او در قالیچ  
 خانان مذکور شده و عمو و عیال بسیار داشته اما عمو معتبر او زهره بیگی آقا اوزبک بوده او در زمان حیات سلطان  
 ابوسعید مرزا گرفته بوده مادر یک پسر و یک دختر بوده عیال بسیار داشته از کوی آنها دو دختر شده مذکور شد  
 امرای او اول خسرو شاه از ترکستان از قوم قچاق بود در خوردی خدمت نزدیک امرای ترخان بیکم و بعد از آن  
 نوکر مزب بیکم خون شدنی اجماع رعایتی کرده بود در ویرانی عراق بسلطان محمود میرزا همراه شده در راه چون  
 خدمات شایسته بجا آورده بود میرزا رعایتی کرده بودند و آخر آن خود بسیار کلان شده بود و در زمان سلطان محمود میرزا  
 نوکر او پنج شش هزار رسیده بود از دریای آمون تا کوه هندو کش این بلادها غیره نشان تمام باه تعلق داشت و در ولایت  
 میخورد و سخاوت او خوب بود با وجود ترکیب محکم پیدا کننده بود چنانچه پیدا میگرد و خرج هم خوب می کرد و بعد از زمان سلطان محمود میرزا  
 در زمان پسران او بی نهایت و بسیار کلان شده بود نوکر او به بست هزار نزدیک شد اگر چه ناز میکرده و در طعام بر پیر  
 میکرده اما فاسق بود کون و پیغم و بی وفا حرام نمک گسی بود از برای این پسر زود دنیا می گذرنده یک ولی نعمت زاده  
 خود را که خود خدمت او کرده بود کور کرد و یکی را کشت در درگاه اهی عاصمی و پیش خلق مردود شده تا دور دامن قیامت نزل  
 لعنت و نفرین شد و از جهت این دنیا می گذران بدچنین کارهای ناخوش کرد باینمقدار ولایت بسیار و سمور و این  
 مقدار بسیاری بایراق با کیانی هم پنج زفت و درین تاریخ ذکر او خواهد آمد دیگری پیر محمد علی بود قویچین بود در دروازه بلخ  
 در جنگ هزار اسپ پیش سلطان ابوسعید مرزا دعوی کرد و مشت رسانیده بود مردانه کسی بود و اویم در ملازمت میرزا بود  
 و میرزا برای او عمل می کرده و در وقتیکه سلطان حسین میرزا قند زار در قتل داشت بتعصب خسرو شاه بکس کم بی  
 براق شب خون بختب آورده گوی هم نتوانست ساخت بان طور شکر گران چه کار میتوانست ساخت و متعاقب  
 اوقاد غویچی رفت خود را در دریا انداخت و عرق شد دیگری ایوب بود در پیش سلطان ابوسعید میرزا در جگر که چیزهای  
 خواسان خدمت می کرد مردانه کسی بود بیک آنکه میرزا بسن بود خوردن و پوشیدن او بصره و هنزل و حراف بود  
 سلطان محمود میرزا بیا گفته مخاطب می ساخت اند دیگری ولی بود برادر خود را نمیده خسرو شاه نوکر خود را خوب نگاه  
 میداشت و سبب میل کشیدن چشم سلطان مسعود میرزا و کشتن بایسنز میرزا او بود و جمیع مردم را عیب می کرده

به زبان و فتنه کو و خود پسند و تیره مغز مردکی بود و غیر از خود هیچکس دیگر او را هیچ کار پسند نمی دانست و در زمانی که در  
 ولایت قندوز و نواحی کیدکامی و دوسسی خسرو شاه از نو کران او جدا ساختن رخصت داده شده بود  
 او هم از ترس اوزبک باند آب و سر آب آمده بود و ایامات این نواحی هم او را زیر کرده و تاراج ساخته و مارا گفته  
 بکابل آمدند و در پیش محمد شیبانی خان رفت و در سمرقند بموتنا کردن زنند و دیگری شیخ عبدالله برلاس بود  
 یک دختر سلطان محمد را او داشته که خاله سلطان محمود خان و ابابکر میرزا میشد جامه را پر شوق و تنگ می پوشید و  
 می و اصیل کسی بود دیگر محمود برلاس بود از برلاس نونداک بود و پیش سلطان ابوسعید میرزا هم دخل اهل بوده و در وقتیکه  
 ابابکر میرزا مرید یک ارغون و امرای ترکمان قرانقویوق همراه شده بر سر سلطان محمود خان بحصار آمدند میرزا بسمرقند  
 پیش بر او رفت محمود برلاس حصار را نداد خوب نگاه داشت شاعر بود دیوان ترتیب داده بود بعد از فوت  
 سلطان محمود میرزا خسرو شاه این واقعه را از مردم پنهان داشته بجز نیکو دست انداز کرد همچنین خبری چون پنهان  
 می ماندنی بحال به تمام اهل شهر خبر شد و مردم سمرقند از نزدیک عبدالکافی بود سپاسی و رعیت در مقام هجوم کردن  
 بر سر خسرو شاه شدند احمد حاجی بیک و امرای ترخان این غوغا را پست کرده و خسرو شاه را بر آورده بجانب  
 حصار کیل کردند سلطان محمود میرزا در زمان حیات خود پسر گلان خود مسعود میرزا حصار و به بایسنقر میرزا بخارا را  
 رخصت نموده بود درین واقعه هیچ کدام آنها حاضر نبودند بعد از آوردن خسرو شاه امرای سمرقند و حصار اتفاق نموده  
 پیش بایسنقر میرزا به بخارا گسیل دادند او را طلبیده آورد در تخت سمرقند نشاندند و بایسنقر میرزا وقتیکه  
 پادشاه سید سیده ساله بود در پنهان فرصت به تحریک و سخن سلطان جنید برلاس و بعضی اکابر سمرقند سلطان محمود خان  
 به اعیان سمرقند لشکر کشیده به نواحی کسامی آمد و از سمرقند بایسنقر میرزا مردم بسیار برآورد و برآمد در  
 کسامی جنگ کردند حیدر کوکلتاش که رکن اعظم لشکر مغول بود و اول مهاجم مردم خود از اسپ فرود آمدند به شیب  
 گذاشتن مشغول شدند و بجز اسپ انداختن جوانان پریراقی بر تعصب سوار شدند مردمی که سرداری حیدر  
 کوکلتاش فرود آمده بودند به تمام وزیر پامی اسپ مانند و بعد از کیر اندن جنگ هم توانستند کرد و شکست یافتند  
 مردم بسیاری از مغول کشته شدند و بایسنقر میرزا هم در حضور خود مردان بسیاری را کردن زده بود چنانچه از کسرت کشتهها  
 سه جا خرگاه میرزا انور داده بودند در همین ایام ابراهیم سارو که از قوم مینکیلیغ بود و در خدمت پسر من از خوردی خدمت  
 کرده بمرتبه امیری رسیده بود و از جهت کنای در احزان مردود شده بود در قلعه اسفند در آمده بنام بایسنقر میرزا خطبه  
 خوانده در مقام مخالفت شد و در ماه شعبان بهمت دفع فتنه ابراهیم سارو و غنیمت نموده لشکر سوار ساخته شد و در  
 آخرین ماه سفر اقبل کرد فرود آمده شد از روز جوانان شوخی کرده بجز رسیدن در پهلوی قلعه نام نوی بر آورده  
 قلعه که حال طرح انداخته بود گرفتند سید قاسم ایشک آغا امر و ناز همه بکشته و از میان مردم برآمده شمشیر سنان  
 و سلطان احمد نبل هم شمشیر سنانید محمد دوست طغانی هم شمشیر سنانید اما الوی بهادری را سید قاسم گرفت  
 و اوس بهادری در مغول رسم قدیم است — هر که از میان همه مردم برآمده شمشیر سنانید باشد

این اوس را او میکرد و در وقتیکه به شاه خیزه رفته طماعی خود سلطان محمود خان را دیدم اوس بهادر سید قاسم گرفت  
و در جنگ روز اول بخدا بروی آنکه من تیر نخش رسیده فوت کرد چون بی برای جنگ انداخته شده بود یعنی جوانان  
صانع شده خیلی گس زخمی شدند و پیش ابراهیم سارویک نخش آمد از بود بسیار خوب می انداخت آنچنان تیر  
اندازیدند شده بود اکثر مردم را او زخمی ساخت و بعد از فتح قلعه پیش من می با شدند و چون محاصره ممتد شد  
فرموده شد که در دو سه جا سر کوبها ساخته لقب با اندازند و به اسباب قلعه گیری بجه مشغول شده امتداد  
محاصره بچهل روز کشید آخر ابراهیم سارو و ما بفرستد بتوسط تواجبه مولانا می اختیار غلامی نموده و در راه شوال شمشیر  
ترکش را در کردن خود او نیخته آمده ملازمت نموده قلعه را سپرد و چند هم مدت مدید بود که بیوان عمر شیخ میرزا تعلق میداشت  
و درین فترت چون فتور در سر کار میرزا راه یافته بود سلطان احمد میرزا متصرف شده بود چون این مقدار تقریب  
شد بسراوم رفته شد در بخند و میر مغول عبد الوهاب سفاول بود و مجرور رسیدن بی مضایقه قلعه را سپرد و در زمین  
ایام سلطان محمود خان بشاه خیزه آمده و ازین پیشتر در وقتیکه سلطان احمد میرزا در لواحی اند جان آمده بود و تده خان هم  
آمده خشی را قبل کرده بودند چنانچه مذکور شد در خاطر رسید که در میان ما و ایشان فاصله نزدیک شده است  
چون بجای پدر و برادر کلان اندر فترت ملازمت بخدمت و کورت های گذشته رفع شود از برای این کوشیندن نزدیک  
و در بهتر خواهد بود این را با خاطر آورده آمده بیرون شاه خیزه و باغی که حیدر بیگ طرح انداخته بود ملازمت خان کردم  
و خان در چاردره که باغ طرح انداخته در میان خانه نشسته بود و بجز در آمدن بنانه سه مرتبه زانوزم خان تعظیم نمود  
بر خاستند و بعد از در یافتن بازگشته زانوزدن در پیش خود طلسمه و در پهلوی خود نشانیه شفقت و مهربانی  
بسیار نمودند و بعد از یک دو روز ————— بجانب اخیستی و اند جان عینیت کردم و به اخیستی رسیده  
قریب در خود را طواف کردم و از اخیستی وقت نماز جمعه آمده باه بند سالار شده میان نماز شام و نماز هفتن  
به اند جان مردم و این راه که راه سالار باشد نه فرسنگ داشت از صحرانشینان ولایت اند جان یکی مردم  
چلگر اند و مردم بسیاری پنج شش هزار خانه دار باشند در میان کوهستان که ولایت کاشغور فرغانه می باشند  
اسپان بسیار کوسفند ان بی نهایت دارند در ان کوهستان بجای کاورسی کا و قوناس نگاه میدارند قوناس هم  
پیش ایشان بسیاری شود چون کوهستان بنا بسیار و مضبوط واقع شده در مال کناری رایج نمیشد بنا بر آن  
قاسم بیگ را سردار ساخته بچلگر فرستاده شد که از چلگر مال گرفته بشکر چیزی برساند قاسم بیگ رفته  
نزدیک بست هزار کوسفند و هزار و پانصد اسپ گرفته بمردم شکر همتت کرد و بعد از هشتن لشکر از چلگر بر سر او  
رعیده که مدتاً و متصرف عمر شیخ میرزا بود و در سال فوت میرزا از دست بر آمده بود و درین فرصت از جانب پادشاه میرزا  
برادر خود را و سلطان میرزا عزیمت کرده شد و سلطان علی میرزا خبر یافته خود بکوهستان بلغور مسیها بر آمده آنکه  
خود شیخ ذوالنون را در او را تیبه گذاشته بود از بخند گذشته از میان راه خلیفه را پیش شیخ ذوالنون بطریق رسالت فرستاد  
شد و این مردک بیهوش جواب شافی نداده و خلیفه را گیرنده کشتن فرموده چون خواست الهی نبود خلاص شده



بعد هزار مشقت و عذاب بعد از دو سه سال سپا و برجه آمده در نواحی اورا قیبه آمده شد چون رستان نزدیک  
 رسید و بود مردم غله و آنچه داشتند تمام برداشته بودند از جهت چند روز بجانب آنجا مراجعت کرده شد  
 و بعد از گشتن با مردم خان بر سر او قیبه رفتند و مردم اورا قیبه ایستاده توانستند باز برآمده و اورا قیبه محمد حسین  
 کورگان داد و از آن تاریخ تا ماه پنج نصد و هشت اورا قیبه محمد حسین کورگان داشت و قایح سینه احمدی  
 و شعماته سلطان حسین میرزا از خراسان بر سر حصارش کشیده و رستان ترند آمد و سلطان مسعود میرزا هم شکر  
 جمع نموده به ترند در مقابل او آمد نشست خسرو شاه خودش قنذرا محکم نموده برادر خود ولی را با لشکر فرستاد اکثر  
 رستان را بر کنار دریا کنده و کشتش توانست سلطان حسین میرزا کاروان و صاحب تجر به باد شاه بود بطرف قنذرا  
 بالای آب کویج کرد و لشکر و برور اخاف ساخته بر داری عبد اللطیف تبتی پانصد شش صد مرد و را بگذر کلف  
 فرستاد و تا واقف شدن آن لشکر عبد اللطیف تبتی با مردمی که تعیین شده بودند از آب گذشته کنار دریا  
 را مضبوط ساخت و بجز رسیدن این خبر سلطان مسعود میرزا برادر خسرو شاه را بجهت رفتن بر سر این مردکی  
 که از آب گذشته بود تعیین کرده هر چند سعی کرد سلطان مسعود میرزا بسبب بیدلی خونیا باقی چغانیانی که ضد وی بود بر سر این  
 مردمی که گذشته بودند نرفت و ویران طور شده بجانب حصار برگشتند سلطان حسین میرزا از آب گذشته بدیع الزمان  
 میرزا و ابراهیم حسین و ذالنون ارغون محمد ولی بیک را بر سر خسرو شاه بایلغار جدا کرد و نظر حسین میرزا و محمد برندق -  
 برلاس را بر سر ختلان فرستاد و خود بر سر حصار آمده و در نزدیک رسید تا خبر داشتند سلطان مسعود میرزا نصیحت  
 بودن حصاره درست نیافته بیالار ویرود و کرده شده بر آه سره تاق پیش برادر خود با اینست میرزا بسم قنذرت ولی هم  
 خود را بطرف ختلان کشید و قلمه حصار را باقی چغانیان و محمود برلاش و سلطان احمد در قویج بیک مضبوط ساختند  
 سلطان حسین میرزا این خبر یافته ابوالحسن میرزا و جوانان را به بالار ویرود کرده کرد و از عقب سلطان مسعود میرزا رستان  
 در محل در آمدن تنگی میرسند و آنچه کار نمی توانند ساخت میرزا بیک قنذراکی بود آنچه شمشیر میرزا سازد و همه  
 سلطان و مهدی سلطان چند سال بود که از شبانی خان جدا شده و آمده در ملازمت سلطان محمود  
 بودند با جمیع اوزنکاهای خود محمد و غلت و سلطان حسین و غلت با جمیع مغولان خود که در ولایت حصار می نشیند و بین  
 ویرانی بطرف قرانکین خود را کشیدند ابراهیم تهمخان و یعقوب و ایوب و بعضی لشکر دیگر را بر سر حمزه سلطان  
 و مغولان قرانکین فرستادند در قرانکین از عقب رسیده جنگ کردند و مردم ایلغار سلطان حسین میرزا را زیر  
 کرده و اکثر این امر را فرود آورده و باز گشتند و همین آمدن حمزه سلطان و مهدی سلطان پسر حمزه سلطان  
 و مهدی سلطان و پسر حمزه سلطان چاق سلطان محمد و غلت که از آن بجز حصار می مشهور شده بود سلطان حسین  
 و غلت و از بگانی که باین سلطانان تعلق داشتند و مغولانی که در ولایت حصار می نشینند از نوکران سلطان  
 محمود میرزا مارا گفته در راه رمضان به آنجا آمدند در آن ایام به سلاطین تیموریه بر سر توشک نشستند  
 حمزه سلطان و مهدی سلطان و چاق سلطان که آمدند به تعظیم این سلاطین برخاستند و از توشک فرود آمده

به این سلطانان دریا فتم و سلطانان در دست راست و در بائش نشانده مغولان که سردار ایشان محمد صاری بود  
 آمدند و اختیار ملازمت کردند سلطان حسین میرزا قلعه حصار را قبل نموده فرود آمد و به نقب انداختن و قلعه گرفتن و سنگ و ن  
 و در یک ریختن و بکار و مهم اینها شب و روز قرار و آرام نداشت چهار پنج جانقب انداختن و نقبی که بطرف شهر  
 دروازه انداخته خیلی پیش آمده بود مردم قلعه هم نقب انداخته این نقب را یافتند و مردم قلعه از بالا با اینها دود  
 کردند و اینها سوراخ نقب را بستند این و بطرف بالا میرفت بمردم قلعه بگفت مردم قلعه بگردن نزدیک سیدند که بخت برآمد آخر آخر کوزه کوزه  
 آورده در نقب گذاشته مردم بیرون از نقب که را نید و کیمت به پاره از جوانان جلده بر آمد جوانانی را که بر نقب بودند کز را نیدند و دیگر از جای که میرزا  
 فرود آمده بود از طرف شمال یک ریخته سنگ بسیاری زده یک برج را کاداک کرده بودند نماز خستن آن بیخ پرید بعضی  
 جوانان تیرها کرده رخصت جنگ طلبیدند و شب است گفته میرزا رخصت ندونند تا صبح شد مردم قلعه خود برج را تمام  
 داشته بودند و صبح آن جنگ هم نتوانستند انداخت و درین دو ماه و دو نیم ماه غیر از سیاست و نقب انداختن  
 و سرکوب بر غیرانیدن و سنگ انداختن کاری نکرده جنگ تفری نه انداختند و بیع الزمان میرزا و آن جماعتی را که بجز  
 خسرو شاه فرستاده بودند سه چهار فرسنگی از قندز پایان تر فرود آمدند با مردمی که همراه آنهاست راست کرده  
 و از قندز بر آمده و شب در میان بوده بر سر بیع الزمان میرزا و این لشکر آمد و اینها آن مقدار میرزانیان و آن  
 مقدار سردار و امرابا و جوطایکه مردم ایشان دو برابر مردم خسرو شاه اگر نباشد و در یک و نیم خود چه سخن بود  
 رعایت خرم نموده از خندق نه بر آمدند و خسرو شاه از نیک و بد خورد کلان چهار پنج هزار شاید با سهند و خسرو  
 شاه می که از جهت این دنیا می گذران و از جهت این نوکر بیوفایی مقدار بدی و بدنامی را اختیار نمود و اینوقت در  
 ظلم و بیداد کردن را شمار خود ساخته این مقدار ولایتها کلان گرفته این مقدار حج نوکر بسیار گاه داشتن دانند آنت  
 چنانچه در احزان نوکر و چاکر او به پست نهر کشیده ولایت و پرکنات او از باد شاه خود و میرزایان خودش زیاده شده  
 بود در غیر خود کاری که کرده بود همین مقدار نام خسرو شاه تا بجان او بر دارنی بر آمده مردانه شدند و از خندق  
 تیراندگی تیر سندی مذکور شده به بیدلی افسانه شده بیع الزمان میرزا از اینجا کوچ کرده بچند کوچ بطالجان در  
 القویع آمده فرود آمد خسرو شاه و قلعه قندز بود و برادر خود و خودی را با جماعه از مردم نیک پریرانغ با شکستش قتل  
 قان نامنه کوهها فرستاد بود که از بیرون خدوک و تشویش به بد و یک مرتبه محب علی قوری پاره از جوانان نیک پریرانغ  
 همراه گرفته آمده در کنار آب ختلان بمردم اینها و آورده وزیر کرده یک پاره مردم را فرود آورده و چند سربیده رفت  
 تبصیب این سیدم علی در بان و برادر خود را و قلی یک و بهلول ایوب پاره از جوانان نیک آمده در دامنه کوه دور  
 نواحی خواججه چنگال به لشکر خراسان در محل کوه رسیده و جنگ پیوستند سیدم علی در بان و قلی بابا و یک جماعه  
 جوانان را تمام فرود آوردند این خبر بمسلطان حسین میرزا رسید و دیگر از جهت بارانهای بهار که لشکر تشویش  
 بسیار کشید طح اشتی در میان انداخته از اندرون محمود برلاس آمد و از بیرون حاجی بیرونکال و آغا یان کلان  
 سازند و خوانند های که بیغم شده بودند و خسرو کلان سلطان محمود میرزا که از خوانند زاده بیغم شده بود و بجه میرزا